

■ احمد رضا صدری
روزه‌هایی که بر ما گذشت، تعدادی‌گر سالروز رحلت مرحوم آیت‌الله العظمی حاج‌شیخ عبدالکریم حائری مؤسس حوزه علمیه قم بود که در تاریخ دینی و سیاسی معاصر ما، مکانتی شاخص دارد. هر چند درباره مقام تدبیر و رواداری وی در دوران طاقت‌سوز استبداد رضائاتی، زیاد سخن رفته اما نسبت فکری و عملی وی با جریان‌ات دخیل در مشروطیت کمتر مورد تحلیل قرار گرفته‌است. در گفت‌ووشنودی که در پی می‌آید، زنده‌یاد دکتر عبدالحسین حائری نواده آن بزرگ، در این باره داد سخن داده که این مناسبت را برای انتشار آن مغتنم یافتم. امید آنکه پژوهندگان تاریخ معاصر را کار آید.

جناب‌عالی به عنوان نواده دختری مرحوم آیت‌الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی مؤسس حوزه علمیه قم و به عنوان فردی که مدت‌ها مسئولیت کتابخانه مجلس شورای اسلامی را به عهده داشته و به ویژه اسناد روحانیت در مجلس را منتشر کرده‌اید، قطعاً اطلاعات جامعی درباره دیدگاه‌های مرحوم شیخ در باب مشروطیت دار‌ید. لذا پرسش اول خود را در باب رویکرد و نگاه ایشان نسبت به نهضت مشروطه آغاز می‌کنیم. ایشان در این مقطع چه برخوردی با این مسئله داشتند؟

بسم‌الله الرحمن الرحیم. آنچه من به خاطر می‌آورم، این است که ایشان به شدت از صحبت در این گونه مسائل پرهیز می‌کردند. ایشان همراه با مرحوم آقا سیدمحمد فشارکی - که در واقع استاد ایشان بودند- از سامرا به نجف آمدند. مرحوم جد ما بقدری به آقای فشارکی علاقه داشتند که امور شخصی ایشان را انجام می‌دادند. مرحوم جد در درس مرحوم آخوند ملامحمد کاظم خراسانی و مرحوم سیدمحمدکاظم یزدی شرکت می‌کردند. هنگامی که آقا سیدمحمد فشارکی از دنیا می‌روند، مرحوم جد در سال ۱۳۱۶ قمری به ایران می‌آیند. هفت، هشت سالی از اقامت ایشان در ایران می‌گذرد که در سال ۱۳۲۴ در اراک حوزه علمیه‌ای تشکیل می‌شود اما این حوزه علاقه و شوقی را در ایشان بر نمی‌انگیزد لذا ایشان مجده با عراق بر می‌گردند. این برهه دقیقاً هم‌زمان بوده‌است با شکل‌گیری مشروطه در ایران. ایشان چند ماهی در نجف می‌مانند اما دیگر ماندن را صلاح نمی‌دانند و به کربلا می‌روند و در آنجا حوزه علمیه‌ای تشکیل می‌دهند.

در مدرسه حسن خان، ایشان تا سال ۱۳۳۲ آنجا تدریس می‌کنند و بعد به ایران می‌آیند و چندی بعد حوزه علمیه‌ای را تشکیل داده و سپس آن را به قم منتقل می‌کنند. تشکیل حوزه علمیه قم توسط مرحوم آیت‌الله حائری هم‌زمان است با سیاست‌های ضد دینی رضائاتی و تلاش او برای اولین بردن حوزه‌های علمیه. ایشان برای مقابله با این سیاست، چه روش‌هایی را به کار بردند؟

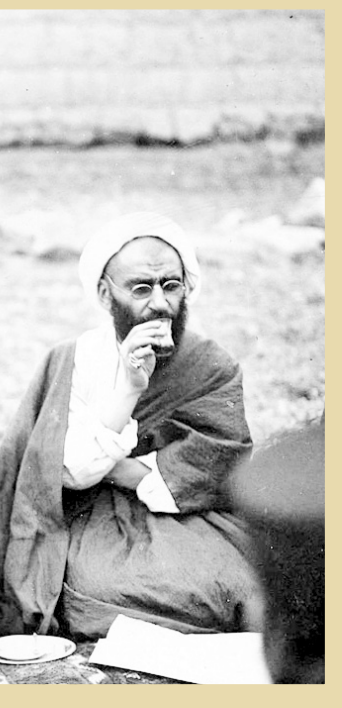
ایشان فوق‌العاده باگذشت و ایشان‌گر بودند. می‌فرمودند «من می‌دانم به دلیل وارد نشدن به عرصه سیاست، بدنام خواهم شد و مرا متهم خواهند کرد که مسلمین را تنها گذاشته‌ام و کمکی به پیشبرد اهداف اسلامی نمی‌کنم و در مبارزه شرکت ندارم اما از نظر من این کارها مصلحت نیست، بنابراین مجبورم این بدنامی را تحمل کنم. می‌دانم همه من به بدبین می‌شوند و فکری می‌کنند من از انجام وظیفهام طفره رفته‌ام ولی واقعیت این است که من با حفظ حوزه در واقع دارم وظیفهام را انجام می‌دهم». فکر می‌کنم این بیان به خوبی منشای ایشان در آن دوره را نشان دهد. ایشان تا پایان حیات هم، همین رویه را داشتند.

ظاهر برای ممانعت از اقدامات علمی ایشان و آزار و اذیتشان، دست به اقدامات ایدایی هم زدند. اینطور نیست؟

بله، بعد از بی‌حجابی، در بیسن دولتی‌ها با توسط آنها، رسوایی‌های زیادی اتفاق افتاد. حکومتی‌ها برای اینکه ایشان را وادار به مقابله کنند دست به اقدامات زیادی زدند، از جمله زمانی که ایشان برای نماز می‌رفتند، سر راه ایشان گروهی زن بی‌حجاب را می‌فرستند که از خودشان ادا و اطوارهای عجیب و غریبی درنیاورند! ایشان بسیار بر خود مسلط بود و بهانه‌ای به دست آنها نمی‌داد.

این رفتارها در چه سالی اتفاق می‌افتاد؟
سال آخر عمرشان، یعنی سال ۱۳۱۵. ایشان تصمیم می‌گیرند دیگر برای نماز نروند که در عالم خواب و بیداری به ایشان ندا می‌رسد که نماز را ترک نکن! لذا ایشان هر چند دیگر خیلی از خانه و حوزه بیرون نمی‌رفتند اما نماز را می‌رفتند. واقعا شرایط پر فشار و سنگینی بوده‌است. عده‌ای هم واقعا اهانت می‌کردند.

اعتراضشان چه بود؟
می‌گفتند چرا! ایشان مبارزه نمی‌کند؟ چرا تلگراف نمی‌زند؟ چرا مثل کاری که علما در مشهد کردند، در قم هم انجام نمی‌شود؟ منظورشان قضایای مسجد گوهرشاد و دستگیری عده‌ای از علما بود اما ایشان به این نوع حرکت‌ها اعتقادی نداشت. ایشان فردی مخلص بود و فقط به وظیفه‌ای که احساس می‌کرد به عهده‌اش قرار گرفته، می‌انداشید. ابداً در فکر ریاست نبود، مخصوصاً در برابر روحانیون بزرگی چون مرحومان آیات سیدابوالحسن اصفهانی و میرزای نائینی که از وقتی از عراق به قم آمدند، مرحوم جد ما نهایت تلاش را برای کشاندن طلاب به جلسات درس آنها می‌کردند تا خدای ناکرده به شأن آنها ضربه‌ای وارد نشود. به هر حال بعدها، حتی منتقدین هم متوجه شدند که ایشان چه کار بزرگی انجام داده‌اند.



«جستارهایی در اندیشه و عمل مؤسس حوزه علمیه قم» در گفت‌وشنود با زنده‌یاد دکتر عبدالحسین حائری

جد ما به شیخ فضل‌الله علاقه‌ای ویژه داشت

می‌داده‌اند. بزرگ دیگری که در سامرا ماندند و تا جایی که قدرت داشتند در حفظ حوزه تلاش کردند، اقلاتی شیرازی هستند. حفظ حوزه کار بسیار مهم و عظیمی است که فقط کسانی که این گونه می‌اندیشند، به اهمیت آن پی می‌برند و دیگران چنین توانی را ندارند. اینها در واقع در زندگی تصمیم خود را گرفته بودند و خود را وقت خدمت به حوزه و اهل علم کرده بودند.

هنوز خردسال بودید که ایشان از دنیا رفتند شما ایشان به یاد می‌آوردید؟

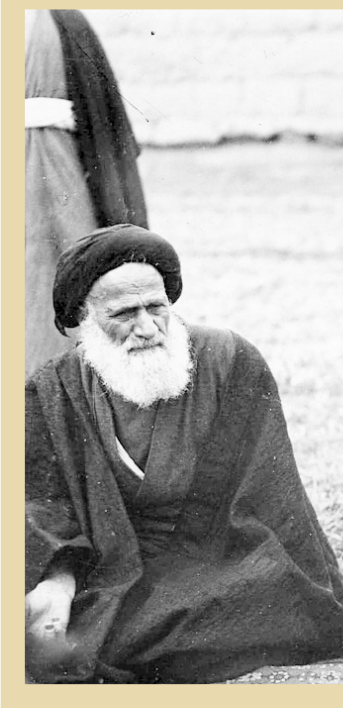
بله، در ایامی که کسی پیش ایشان نبود و تنها بودند، می‌رفتم و کنارشان می‌نشستم. دو، سه سالی قبل از فوت ایشان بود. من حدود هشت سال داشتم اما عبا و عمامه پوشیده بودم! ایشان داشتند مطالعه می‌کردند. من در همان عالم بچگی داشتم فکر می‌کردم که در برابر شخصیت بزرگی نشسته‌ام! غرق این جور عوالم بودم که ایشان فرمودند «بلند شو برو توی حیاط بازی کن!» خیلی به من برخورد می‌کردم! نمی‌دانم فهمیده بودند که دارم چه جور فکری می‌کنم یا دلیل دیگری داشت؟ به هر حال هر چه بود حالت ایشان را از خاطر نمی‌برم. این صحنه همیشه جلوی من مجسم است.

از منظر شما مجاهدات مرحوم آیت‌الله حائری تا چه میزان در تحولات بعدی ایران از جمله وقوع انقلاب اسلامی نقش داشته‌است؟

قطعاً نقش زیادی داشته. به هر حال رهبر انقلاب



بعد از بی‌حجابی، در بیسن دولتی‌ها با توسط آنها، رسوایی‌های زیادی اتفاق افتاد. حکومتی‌ها برای اینکه آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری را وادار به مقابله کنند دست به اقدامات زیادی زدند، از جمله زمانی که ایشان برای نماز می‌رفتند، سر راه ایشان گروهی زن بی‌حجاب را می‌فرستند که از خودشان ادا و اطوارهای عجیب و غریبی درنیاورند! ایشان بسیار بر خود مسلط بود و بهانه‌ای به دست آنها نمی‌داد



«جستارهایی در اندیشه و عمل مؤسس حوزه علمیه قم» در گفت‌وشنود با زنده‌یاد دکتر عبدالحسین حائری

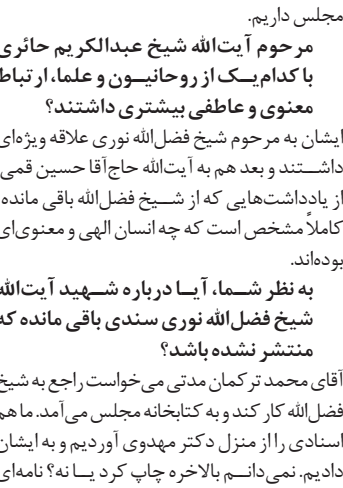
جد ما به شیخ فضل‌الله علاقه‌ای ویژه داشت

می‌داده‌اند. بزرگ دیگری که در سامرا ماندند و تا جایی که قدرت داشتند در حفظ حوزه تلاش کردند، اقلاتی شیرازی هستند. حفظ حوزه کار بسیار مهم و عظیمی است که فقط کسانی که این گونه می‌اندیشند، به اهمیت آن پی می‌برند و دیگران چنین توانی را ندارند. اینها در واقع در زندگی تصمیم خود را گرفته بودند و خود را وقت خدمت به حوزه و اهل علم کرده بودند.

هنوز خردسال بودید که ایشان از دنیا رفتند شما ایشان به یاد می‌آوردید؟
بله، در ایامی که کسی پیش ایشان نبود و تنها بودند، می‌رفتم و کنارشان می‌نشستم. دو، سه سالی قبل از فوت ایشان بود. من حدود هشت سال داشتم اما عبا و عمامه پوشیده بودم! ایشان داشتند مطالعه می‌کردند. من در همان عالم بچگی داشتم فکر می‌کردم که در برابر شخصیت بزرگی نشسته‌ام! غرق این جور عوالم بودم که ایشان فرمودند «بلند شو برو توی حیاط بازی کن!» خیلی به من برخورد می‌کردم! نمی‌دانم فهمیده بودند که دارم چه جور فکری می‌کنم یا دلیل دیگری داشت؟ به هر حال هر چه بود حالت ایشان را از خاطر نمی‌برم. این صحنه همیشه جلوی من مجسم است.

از منظر شما مجاهدات مرحوم آیت‌الله حائری تا چه میزان در تحولات بعدی ایران از جمله وقوع انقلاب اسلامی نقش داشته‌است؟

قطعاً نقش زیادی داشته. به هر حال رهبر انقلاب



بعد از بی‌حجابی، در بیسن دولتی‌ها با توسط آنها، رسوایی‌های زیادی اتفاق افتاد. حکومتی‌ها برای اینکه آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری را وادار به مقابله کنند دست به اقدامات زیادی زدند، از جمله زمانی که ایشان برای نماز می‌رفتند، سر راه ایشان گروهی زن بی‌حجاب را می‌فرستند که از خودشان ادا و اطوارهای عجیب و غریبی درنیاورند! ایشان بسیار بر خود مسلط بود و بهانه‌ای به دست آنها نمی‌داد

پیشخوان

مروری بر یک مرجع شاخص در شناخت شهید سیدمرتضی آوینی

اولین یادنامه



■ احمد رضا صدری
در فروردین ماه ۷۲ که خبر شهادت سیدمرتضی آوینی در هرکوی و برزن پیچیده بسیاری تازه در یافتند که صدای نجیب راوی فتح را، دیگر در شب‌های جمعه از شبکه نخست سیمای جمهوری اسلامی نخواهند شنید. با این همه بخشی از جامعه، تنها او را در قامت روایتگر مخلص یک برنام‌ه پر بیننده تلویزیونی می‌شناختند و از عقبه و مکاتبات والا‌ی علمی و تجربی وی بی‌اطلاع بودند. در جریان این‌س خلا، برخی یاران صدیق و بر تلاش «سید» در پی آن شدند که در دورمای کوتاه، شناختنامه‌ای برای وی تدوین و منتشر سازند. نشر این اثر توسط انتشارات قله که توسط دکتر محمد جیبی مدیریت می‌شد، انجام گرفت و در مجموع این کتاب رامی‌توان «اولین یادنامه» منتشر شده برای سید دانست. با این همه این اثر به‌رغم زمان کوتاه گردآوری و برخی نقایص طبیعی، در عداد یکی از بهترین یادواره‌های شهید سیدمرتضی آوینی است و جای دارد که بار دیگر برای مطالعه نسل‌های بعدی چاپ و منتشر شود. علی‌تجدیبنی که گردآوری و تدوین این اثر را بر عهده داشته، در دیپاچه آورده‌است: «شهید واجه باقی حق تعالی هستند: ما عندکم ینفدوما عندالله باقی. در لوح محفوظ و در نزد اولیای الهی و فرشتگان مکرمین و حفاظ امین، افکار، اعمال و آثار شهدا محفوظ است. ما خاتمان کجا و زنده نگاهداشتن یاد شهدا کجا. شهدا هستند که به زندگانی مجازی بقا داده‌اند. شهید عزیز، سیدمرتضی آوینی، میوه شجره مبارک‌های که در سینه خود گنج گشته‌ای بوده‌است. آقای عبدالفخری در جریان مسائل حوزه نبوده و اطلاعاتش را از منابع غیرموتقی گرفته‌است. اظهار نظرهای ایشان درباره مرحوم آقا فاضلی اصفهانی هم مقرون به صحت نیست. ایشان فرد بسیار زیرک و زرنگی بود و گاهی ظاهرش با باطنش فرق می‌کرد. گاهی چنین اقتضای می‌کند که یک روحانی در یک جلسه عمومی، به خصوص در مراکز قدرت، به گونه‌ای رفتار کند که شاید جزو اعتقادات نباشد و باز رفتاری در برابر یک مرجع قدرت، به کلی با رفتارهای عادی و معمولی‌اش فرق داشته باشد. این رفتار، اعتقادات درونی فرد را نشان نمی‌دهد و نشود این طور قضاوت کرد که او حقیقتاً این گونه‌است. مخصوصاً وقتی سسر و کار روحانیون با حکام جبار و زورگو می‌افتد، گاهی مجبورند این گونه رفتار کنند. مردم که در جریان اصل حقایق نیستند، بر اساس دیده‌ها و اغلب هم شنیده‌های بی‌اساس قضاوت می‌کنند. متأسفانه با اینکه بنده بارها از اخوی خواهش کردم که نگاه دوباره‌ای به کتاب «تشیع و مشروطیت» ببیند، از دو توجه تکرار. ایشان خیلی در ایران نبود. یک بار برای خواندن کتاب تنبیه‌الامه - که برای پایان‌نامه‌اش گرفته بود- پیش من آمد. چند ماهی هم ماند و آن را خواند و برگشت. ما یک نسخه چاپ بندگان این کتاب را- که چاپ قدیم است- در کتابخانه مجلس داریم.

مرحوم آیت‌الله شیخ عبدالکریم حائری با کدام‌یک از روحانیون و علما، ارتباط معنوی و عاطفی بیشتری داشتند؟
ایشان به مرحوم شیخ فضل‌الله نوری علاقه ویژه‌ای داشتند و بعد هم به آیت‌الله حاج‌آقا حسین قمی. از یادداشت‌هایی که از شیخ فضل‌الله باقی مانده، کاملاً مشخص است که چه انسان الهی و معنوی‌ای بوده‌اند.

به نظر شما، آیا درباره شهید آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری سندی باقی مانده که منتشر نشده باشد؟
آقای محمد ترکمان مدتی می‌خواست راجع به شیخ فضل‌الله کار کند و به کتابخانه مجلس می‌آمد. ما هم اسنادی را از منزل دکتر مهدوی آوردیم و به ایشان دادیم. نمی‌دانم بالاخره چاپ کرد یا نه؟ نامه‌ای از آ‌شیخ حسن یزدی خطاب به یکی از علمای نجف درباره اتهام فروش قبرستان چال توسط شیخ فضل‌الله به روس‌ها آمده و از شیخ رفیع اتهام شده‌است. بنده بارها با مرحوم اخوی درباره شیخ فضل‌الله بحث کردم که شما درباره ایشان اشتباه می‌کنی. شیخ فضل‌الله مرد متدینی بوده. ابداهم فکر نمی‌کرده که شاهان آدم‌های عادل‌ی هستند اما فکر می‌کرده که به هر حال شاهان اخوی در اخور خود ماست اما اگر مجلسی باشد که از خارج خط بگیرد، دیگر همه چیز از دایره قدرت شرع بیرون می‌رود و چیزی در دست ما نمی‌ماند اما ایشان قبول نمی‌کرد و می‌گفت شیخ طرفدار استبداد بوده‌است!

برادر شما آقای عبدالهادی حائری درباره حضور برخی از علمای نجف از آیات سیدابوالحسن اصفهانی و مرحوم میرزای نائینی به قم مطالبی را نوشته‌اند. تحلیل شما از سخنان و ادعاهای ایشان
بله، نزدیکی خانوادگی موجب شده بود که با ایشان مانوس باشم. روزی در خانه آقای حاج‌آقا هدی در در که بودم و امام و دایی بزرگم هم تشریف داشتند، اینها گویا از قم آمده بودند. به هر حال شب آنجا بودیم. صبح با سیدمیر رفتم برای نماز. بعد از نماز سسر و کار روی سجده گذاشته بودم، آقای خمینی آمدند دستشان را روی من گذاشتند و فشار دادند و گفتند: چرا! ایقدر خودت را اذیت می‌کنی؟! یک قدری پاشو، بگو، بخند، بازی کن! شوخی‌ها و حرکات امام برای من جالب بود. امام نقل می‌کردند که یک جایی هست نزدیک خمین که اهل آن محل به حماقت معروفند! انواع حماقت‌شان این جور می‌گویند که مثلاً یک باغ را هر چهار طرفش دیوار نمی‌گذارند، یک طرفش را دیوار می‌گذارند و آن دیوار را در می‌گذارند و در را قفل می‌کردند و خوشمتر از اینکه دزد آنجا به جای اینکه از جاهای بدون دیوار داخل بشود یا از دیوار بالا می‌رفت یا سعی می‌کرد قفل را بشکند!



شهید سیدمرتضی آوینی در کنار تنی چند از اعضای گروه روایت فتح در یکی از مسافرت‌ها

بنابراین هدف ما از انتشار مجموعه حاضر به عنوان یادمان گرامیداشت شخصیت معنوی شهید آوینی از باب فذکر پیام‌الله است. تذکر به زندگان، که از یاد نبرند که میان ملکوت و ملک جنایی نیست جز حجاب انانیت. و اگر چشم دل باز کنند در اطراف خود دیدار این کتاب را- که چاپ قدیم است- در کتابخانه مجلس داریم.

به نظر شما، آیا درباره شهید آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری سندی باقی مانده که منتشر نشده باشد؟

آقای محمد ترکمان مدتی می‌خواست راجع به شیخ فضل‌الله کار کند و به کتابخانه مجلس می‌آمد. ما هم اسنادی را از منزل دکتر مهدوی آوردیم و به ایشان دادیم. نمی‌دانم بالاخره چاپ کرد یا نه؟ نامه‌ای از آ‌شیخ حسن یزدی خطاب به یکی از علمای نجف درباره اتهام فروش قبرستان چال توسط شیخ فضل‌الله به روس‌ها آمده و از شیخ رفیع اتهام شده‌است. بنده بارها با مرحوم اخوی درباره شیخ فضل‌الله بحث کردم که شما درباره ایشان اشتباه می‌کنی. شیخ فضل‌الله مرد متدینی بوده. ابداهم فکر نمی‌کرده که شاهان آدم‌های عادل‌ی هستند اما فکر می‌کرده که به هر حال شاهان اخوی در اخور خود ماست اما اگر مجلسی باشد که از خارج خط بگیرد، دیگر همه چیز از دایره قدرت شرع بیرون می‌رود و چیزی در دست ما نمی‌ماند اما ایشان قبول نمی‌کرد و می‌گفت شیخ طرفدار استبداد بوده‌است!

برادر شما آقای عبدالهادی حائری درباره حضور برخی از علمای نجف از آیات سیدابوالحسن اصفهانی و مرحوم میرزای نائینی به قم مطالبی را نوشته‌اند. تحلیل شما از سخنان و ادعاهای ایشان

بله، نزدیکی خانوادگی موجب شده بود که با ایشان مانوس باشم. روزی در خانه آقای حاج‌آقا هدی در در که بودم و امام و دایی بزرگم هم تشریف داشتند، اینها گویا از قم آمده بودند. به هر حال شب آنجا بودیم. صبح با سیدمیر رفتم برای نماز. بعد از نماز سسر و کار روی سجده گذاشته بودم، آقای خمینی آمدند دستشان را روی من گذاشتند و فشار دادند و گفتند: چرا! ایقدر خودت را اذیت می‌کنی؟! یک قدری پاشو، بگو، بخند، بازی کن! شوخی‌ها و حرکات امام برای من جالب بود. امام نقل می‌کردند که یک جایی هست نزدیک خمین که اهل آن محل به حماقت معروفند! انواع حماقت‌شان این جور می‌گویند که مثلاً یک باغ را هر چهار طرفش دیوار نمی‌گذارند، یک طرفش را دیوار می‌گذارند و آن دیوار را در می‌گذارند و در را قفل می‌کردند و خوشمتر از اینکه دزد آنجا به جای اینکه از جاهای بدون دیوار داخل بشود یا از دیوار بالا می‌رفت یا سعی می‌کرد قفل را بشکند!

برادر شما آقای عبدالهادی حائری درباره حضور برخی از علمای نجف از آیات سیدابوالحسن اصفهانی و مرحوم میرزای نائینی به قم مطالبی را نوشته‌اند. تحلیل شما از سخنان و ادعاهای ایشان

بله، نزدیکی خانوادگی موجب شده بود که با ایشان مانوس باشم. روزی در خانه آقای حاج‌آقا هدی در در که بودم و امام و دایی بزرگم هم تشریف داشتند، اینها گویا از قم آمده بودند. به هر حال شب آنجا بودیم. صبح با سیدمیر رفتم برای نماز. بعد از نماز سسر و کار روی سجده گذاشته بودم، آقای خمینی آمدند دستشان را روی من گذاشتند و فشار دادند و گفتند: چرا! ایقدر خودت را اذیت می‌کنی؟! یک قدری پاشو، بگو، بخند، بازی کن! شوخی‌ها و حرکات امام برای من جالب بود. امام نقل می‌کردند که یک جایی هست نزدیک خمین که اهل آن محل به حماقت معروفند! انواع حماقت‌شان این جور می‌گویند که مثلاً یک باغ را هر چهار طرفش دیوار نمی‌گذارند، یک طرفش را دیوار می‌گذارند و آن دیوار را در می‌گذارند و در را قفل می‌کردند و خوشمتر از اینکه دزد آنجا به جای اینکه از جاهای بدون دیوار داخل بشود یا از دیوار بالا می‌رفت یا سعی می‌کرد قفل را بشکند!